

تحولات نظام دادرسی کیفری در پرتو قانون گذاری اسلامی - انقلابی

محمدعلی بابائی^۱

چکیده

انقلاب اسلامی ایران به دلیل تفکر حاکم بر آن، تغییر و تحول در تمامی ابعاد حاکمیتی کشور را ایجاد می‌کرد به طوری که قوه قضائیه و نظام قضائی نیز از این تحول و دگرگونی بیرون نماند. ملاحظه قوانین متعدد در طول سه دهه عمر انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که تحول نظام قضائی با هدف اسلامی کردن آن، فراز و نشیب‌هایی داشته است. تغییرات ساختاری در راستای نیل به این هدف در بعضی از قوانین جلوه‌های خاصی پیدا کرده است. اما در نهایت قانون گذار جمهوری اسلامی ایران به حفظ نهادها و شیوه دادرسی کیفری غیرمعارض با موازین شرعی متمایل شده است. در این مقاله انعکاس اندیشه‌های قانون گذار برای هماهنگ کردن نظام قضائی با موازین اسلامی بررسی شده است.

واژگان کلیدی

دادرسی کیفری اسلامی، وحدت قاضی، قطعیت احکام، قضای اسلامی

۱. دکتر حقوق جزا و جرم‌شناسی، استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

مقدمه

بررسی سیر تحولات نظام حقوقی کشورهای مختلف نشان دهنده این واقعیت است که هر یک از کشورها از شیوه دادرسی و ساختار قضائی خاصی برخوردار اند اما به رغم وجود اختلاف در قواعد و اصول و تشکیلات، مشترکاتی وجود دارد که آنها را در نظام‌های حقوقی شناخته شده جهان قرار می‌دهد. نظام‌های مهم در زمینه دادرسی‌های کیفری عبارت اند از: نظام اتهامی، نظام تفتیشی و نظام مختلط. نظام دادرسی اسلامی به عنوان یک نظام حقوقی متداول در کشورهای اسلامی کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. این نظام هر چند از حیث بعضی از قواعد و اصول دادرسی مشابهت‌هایی با نظام اتهامی دارد، نمی‌توان ادعا کرد که نظام دادرسی اسلامی از قوانین و مقررات کشورهای تابع نظام اتهامی سرمشق گرفته است (۱۳: ۲۱)، بلکه نظام دادرسی اسلامی علاوه بر استقلال و قائم به ذات بودن، نقش مهمی در تکامل نظام‌های دادرسی دیگر داشته است (۲۷: ۲۰).

تشابه مقررات اسلام با نظام‌های دیگر در برابر تفاوت‌های آنها بسیار ناچیز است. این امر نشان می‌دهد که اسلام از نظام‌های دیگر متأثر نشده است. از طرفی برخورد فقها در مواجهه با نظام‌های دیگر یک برخورد و مواجهه منفی بوده است. عاداتی که فقها از کشورهای تابع بعضی از نظام‌های حقوقی نظیر حقوق رم پذیرفته اند، در مواردی دیده می‌شود که تناقضی با نصوص و مبادی اصولی اسلام ندارد، لذا در قانون‌گذاری کشورهای اسلامی راه یافته است. به هر حال این عادات مختص مردم خاص نبوده، بلکه عادات متداول بین اعراب و دیگر مردم بوده اند. بدین ترتیب همان گونه که اسلام بعضی از عادات بیگانگان را پذیرفته و آثاری از خود در تمدن‌های جدید بر جای گذاشته، نظام‌های حقوقی دیگر بعضاً در کشورهای اسلامی آثار این چنینی بر جای گذاشته اند. نتیجه‌ای که گرفته می‌شود این است که نظام حقوقی اسلام چه در بعد قوانین ماهوی و چه در بعد قوانین شکلی و نظام دادرسی مستقل است (۲۴۷: ۸).

در نظام دادرسی اسلامی، رسیدگی به جرائم و اعمال مجازات‌ها از وظایف



خاص حکومت اسلامی و مختص انبیاء و اولیاء است. هیچ کس رأساً و به‌طور مستقل شایستگی احراز این منصب را ندارد و نمی‌تواند متصدی امر قضا شود. بنا بر این منصب قضا منصبی انتصابی است (۱۲۸ : ۱۱).

از نظر اسلام اشتغال به امر قضا، علاوه بر منصوب بودن، شرایط متعددی از قبیل عدالت، علم به احکام، قدرت و توانایی قضاوت دارد که همگی در راستای احقاق حق و اجرای عدالت است. عمده‌ترین خصوصیات قاضی از نظر اسلام در نامه حضرت علی (ع) خطاب به مالک اشتر دیده می‌شود که فرمودند: «برای داوری میان مردم بهترین کس را انتخاب کن که کارها بر او سخت نیاید و اصحاب دعوا رأی خود را بر او تحمیل نکنند و چون به خطای خود آگاه شود بازگردد نه آنکه به اشتباه خود اصرار ورزد. طمعکار نباشد تا برای رسیدن به حق به اندک شناخت بسنده نکند و در شبهات از همه بیشتر درنگ نماید. محبت را بیش از همه به کار برد و از رفت و آمد اصحاب دعوا به ستوه نیاید و در کشف حقیقت شکیباتر باشد و چون حکم روشن شد در صدور حکم قاطع‌تر باشد. آن کس که ستودن وی او را از خود بیخود نکند و خوشامدگویی او را منقلب نسازد، اینان اندکند...» (۷ : ۱۴).

اهمیت قضاوت در اسلام تا حدی است که قاضی اگر به دلیل اشتباه یا جهالت حکمی صادر نماید در پیشگاه خداوند مسؤؤل است و به همین جهت علی‌رغم اینکه قضاوت در اسلام از واجبات محسوب می‌شود، ولی مسؤولیت خطیر قاضی، فقها را کم‌تر به سوی قضاوت کشانده است. حتی امام صادق (ع) در قبول مسؤولیت قضا همواره تأکید بر احتیاط می‌نمودند (۷ : ۱۷).

به هر حال قواعد دادرسی کیفری در نظام اسلامی هرچند ممکن است شباهت‌هایی با قواعد نظام‌های شناخته شده دادرسی به‌ویژه نظام دادرسی اتهامی داشته باشد، ولی با آنها تفاوت‌های اساسی دارند. لذا کاملاً منطبق با روش‌های دادرسی تفتیشی، اتهامی و مختلط نبوده و مقتبس از آنها نیست (۶۱ : ۱).

در نظام دادرسی اسلامی می‌توان ویژگی‌هایی را به‌عنوان وجه ممیزه آیین

دادرسی کیفری اسلامی مطرح کرد. اما از آنجا که بررسی تمام اصول و قواعد دادرسی کیفری اسلام مستلزم نوشتن کتب و مقالات متعددی است و در این مقال نمی‌گنجد، صرفاً به بعضی از این قواعد دادرسی اسلامی اشاره می‌شود:

۱. در نظام دادرسی اسلامی قاضی استقلال دارد و استقلال قضائی فراتر از مجرد تقسیم کار است؛

۲. در نظام قضائی اسلام اصولاً محاکم به صورت علنی رسیدگی می‌نمایند، لذا هر کس می‌تواند در جلسه محاکمه حضور یافته حتی در صورت مواجه شدن با اشتباه قاضی، به وی تذکر دهد (۲۶۴: ۱۸)؛

۳. در سیستم قضائی اسلام چون هر کس می‌تواند به قاضی دست‌رسی داشته باشد، طرح دعوا و انجام دفاعیات به صورت شفاهی، حضوری و اختصاری است (۲۶۸: ۱۸)؛

۴. الهی بودن منصب قضا از ویژگی‌های منحصر به فرد نظام قضائی اسلام است؛

۵. حکم قاضی به دلیل صدور آن از سوی فرد دارای تمام شرایط عدالت و اجتهاد، قابل نقض نیست. چنانکه خود حاکم نیز نمی‌تواند جز در صورت احراز عدم عدالت یا عالم نبودن، آن را نقض نماید (۲۶۵: ۱۹)؛

۶. در نظام قضائی اسلام، قاضی باید در مکانی استقرار یابد که دسترسی به وی برای همگان میسر باشد. بنا بر این اصل مراجعه مستقیم به قاضی بدون هیچ گونه مانعی امکان‌پذیر است. همچنین تفکیکی بین مرحله تحقیق از مرحله دادرسی دادگاه وجود ندارد (۱۶۴: ۱۱).

در کشور ما از زمان استقرار دین اسلام تا مشروطیت، فقه جزائی اسلام به وسیله علماء فقه تدریس می‌شد و از انقلاب مشروطیت با تصویب ق.آ.د.ک. وجود محاکم شرع در کنار محاکم عرفی پیش‌بینی شد و برای مدتی نیز نظام قضائی شرعی اجرا شد، لکن به مرور ایام محاکم شرع عملاً تعطیل شدند (۱۳۳: ۱۱).

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ تحولات نظام دادرسی و



تشکیلات قضائی با هدف هماهنگ کردن آن با قضای اسلامی آغاز شد. بررسی این روی کرد که با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است موضوع این مقاله است. لازم به ذکر است که بررسی این روی کرد در مراجع اختصاصی که بحث مفصل و علی‌حده‌ای را می‌طلبد، مدنظر نخواهد بود.

۱. اندیشه‌های بنیادین تغییر نظام قضائی

هدف هر انقلابی معمولاً از بین بردن نظام سابق و بنیان‌گذاری نظام جدید است. آنچه در سال ۱۳۵۷ در ایران اتفاق افتاد، انقلابی در تمام شئون اجتماعی و حاکمیتی بود به طوری که دگرگونی در تمامی ابعاد نظام سابق از جمله دستگاه قضائی را به دنبال داشت. بنا بر این انتظار می‌رفت که دستگاه قضائی جدید از شکل و محتوای نظام قضائی قبل از انقلاب، برخوردار نباشد. چرا که انقلابی که مدعی حاکمیت همه‌جانبه اسلام است، نمی‌تواند نسبت به اسلامی کردن دستگاه قضائی بی‌تفاوت باشد. اگر بعضاً در خصوص ابعاد مختلف حکومت، بین فقها اختلاف عقیده و استنباط وجود دارد حداقل در مورد احکام قضا و قواعد دادرسی این اختلافات بسیار ناچیز است.

امام خمینی (ره) که در دیدار با وکلای دادگستری از شرعی کردن دادگستری سخن به میان آورده بود، در دیدار با کارکنان وزارت دادگستری در خرداد ۱۳۵۸ تأکید نمودند که «فرهنگ دادگستری ما طاغوتی است و باید از ریشه بنا شود. نهادهای جمهوری اسلامی باید اسلامی باشند که مهم‌تر از همه قضا و قضاوت است که باید مبتنی بر موازین اسلامی باشند» (۲۲۸: ۶).

اعتقاد به طاغوتی و غیراسلامی بودن نظام قضائی سابق ضرورت تحولات بنیادین در دستگاه قضائی با روی کرد اسلامی کردن آن را ایجاب می‌کرد.

این تحولات بنیادی در قالب سه دوره تاریخی قابل بررسی است:

دوره اول: تحولات سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۳؛

دوره دوم: تحولات سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۱؛

دوره سوم: تحولات بعد از سال ۱۳۸۱.

۲. دوره اول : دوره شروع اصلاحات

این دوره با روی کار آمدن دولت موقت شروع و تا قبل از تصویب و اجرای ق.ت.د.ع.ا. ادامه می‌یابد. تحولات قانون‌گذاری با توجه به فضای قبل از انقلاب از ابعاد مختلف قابل توجه است. اندیشه‌های حاکم بر نظام قضا و دادرسی کیفری اسلامی متأثر از فضای جدید جامعه تحولات شگرفی در پی داشت.

۱-۲. تصفیه دادگستری - تبلور اولین اندیشه‌های قضای اسلامی

در طول قریب به یک سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، جریان امور کشور نظام خاصی نداشت. در این یک سال علی‌رغم اینکه پیش‌نویس قانون اساسی تهیه شده بود، هنوز تشریفات لازم را برای تصویب سپری نکرده بود. بنا بر این نظام قضائی کشور جلوه خاصی از تحول در نظام دادرسی را نشان نمی‌داد، بلکه همان نظام دادرسی سابق، تحت مدیریت دولت موقت، به حیات خود ادامه می‌داد.

از آنجا که اندیشه اسلامی کردن نظام دادرسی از محورهای مورد تأکید انقلاب بود و قضات سابق بعضاً شرایط شرعی قضاوت را برای تصدی این منصب نداشتند، نخستین اقدام انقلابی با هدف اسلامی کردن دستگاه قضا، تصفیه و پاکسازی دادگستری از وجود قضات غیر صالح بود.

در اولین هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کمیته انقلاب در دادگستری تشکیل شد. این کمیته متشکل از سه قاضی بود که وظیفه رسیدگی به شکایات مردم از مسوولان و متصدیان سابق دادگستری را بر عهده داشت.^۱ از هفدهم اسفند ۱۳۵۷ که لایحه قانونی اصلاح سازمان دادگستری و استخدام قضات به تصویب شورای انقلاب رسید، هیأتی مرکب از پنج نفر قاضی که سه نفر آن عضو اصلی و دو نفر عضو علی‌البدل محسوب می‌شدند، برای تصفیه سازمان اداری و قضائی دادگستری برای مدت شش ماه، شروع به فعالیت کرد. این هیأت که بعداً

به «هیئت تصفیه دادگستری» مشهور شد، انحلال دادگاه‌ها و مراجع قضائی و ادارات زائد دادگستری و تشکیل مجدد آنها را بر عهده داشت. همچنین هیأت یادشده می‌توانست قضاتی را که به دلیل شرایط خاص فاقد صلاحیت خدمت در دادگستری بودند، از طریق سلب صلاحیت قضائی، انفصال موقت یا دائم از خدمت دادگستری برکنار نماید. وزیر دادگستری نیز می‌توانست پس از جلب نظر هیأت مزبور، نسبت به ترفیع رتبه و مقام قضات و دعوت از مجتهدان و قضات بازنشسته برای احراز سمت قضا، اقدام نماید.^۱ زیرا همان گونه که در مقدمه بحث شد، تصدی مقام قضا وظیفهٔ امام یا نایب امام است و در زمان غیبت امام معصوم (ع)، باید فقیه جامع‌الشرایط این وظیفه را بر عهده بگیرد. اگر فقیه عادل و وجود نداشته باشد، هر کس که خود را شایستهٔ این منصب می‌داند و خصوصیات لازم را دارا است، می‌تواند بین مردم قضاوت کند (۸۱ : ۱).



اختیارات هیأت مزبور بسیار گسترده بود و تقریباً در تمام امور و شؤون مربوط به دستگاه قضا صاحب اختیار بود. دیوان عالی کشور که از شمول لایحهٔ قانونی فوق‌الاشاره مستثنی شده بود به موجب لایحهٔ قانونی «انحلال دیوان عالی کشور و دادسرای آن و دادگاههای انتظامی و تجدیدنظر» مصوب ۲۳ اسفند ۱۳۵۷ از تاریخ ۲۵ اسفند همان سال منحل شد و مقرر گردید که سازمان جدید ظرف سی روز تشکیل شود.^۲ دیوان عالی کشور با هیأت و ترکیب جدید در ۱۵ فروردین ۱۳۵۸ گشایش یافت و بعضی از قضات بازنشستهٔ دیوان عالی کشور مجدداً دعوت به کار شدند. سپس به موجب لایحهٔ استخدام قضات مصوب ۱۲ آبان ۱۳۵۸ کمیسیون‌ها و هیأت‌های مذکور در لایحهٔ قانونی اصلاح سازمان دادگستری مصوب اسفند ۱۳۵۷ و کمیسیون مذکور در لایحهٔ قانونی انحلال دیوان عالی کشور مصوب ۲۳ اسفند ۱۳۵۸ منحل و اختیارات آنها به دادگاه عالی انتظامی قضات محول شد.^۳

۱. مجموعه قوانین سال ۱۳۵۷.

۲. مجموعه قوانین سال ۱۳۵۸، ص ۱۲۱.

۳. مجموعه قوانین سال ۱۳۵۸، ص ۲۲۵.

بدین ترتیب اولین اقدام انقلابی در راستای اسلامی کردن نظام قضائی با تصفیه و پاکسازی دادگستری از قضات غیرصالح تحت مدیریت دولت موقت شروع شد تا شاید زمینه استخدام و به کارگیری قضات مورد نظر شرع فراهم گردد.

۲-۲. تصویب لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی شورای انقلاب در آرزوی نیل به نظام دادرسی اسلامی

اندیشه هماهنگ کردن قوانین پس از انقلاب با معیارهای شرعی، همواره وجود داشت. قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب ۶۱/۷/۲۱، قانون حدود و قصاص مصوب ۶۱/۶/۳، قانون دیات مصوب ۶۱/۹/۲۴ و بالاخره قانون تعزیرات مصوب ۶۲/۵/۱۸ تغییرات بنیادی در قوانین جزائی ماهوی به وجود آوردند. اما در خصوص آیین دادرسی و سازمان قضائی، گام نخست در سال ۱۳۵۸ با تصویب لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی شورای انقلاب برداشته شد. بنا بر این اولین اقدام رسمی در زمینه تشکیلات قضائی و نظام دادرسی را باید در این قانون جست‌وجو کرد. قانون یادشده در فضایی تصویب شد که هنوز تقسیم‌بندی جرائم به خلاف، جنحه و جنایت از نظر قانون‌گذار معتبر بود. این قانون مراجع قضائی سابق از قبیل دادگاه‌های جنائی، استان، دیوان کیفر، شورای داوری و دادسرای استان را منحل کرد و وظایف دادسرای استان و دیوان کیفری را به دادسرای شهرستان محول نمود. جرائم نظامیان که خارج از چهارچوب جرائم خاص نظامی بود، از صلاحیت محاکم نظامی خارج و به مراجع قضائی عمومی واگذار شد. با عطف به ماسبق شدن این قانون، پرونده‌هایی که در دادگاه‌های جنحه، استان و دیوان عالی جنائی بود به دادگاه‌های عمومی جزائی محول شد.

از بُعد انطباق نظام دادرسی پیش‌بینی شده در این قانون با نظام دادرسی اسلامی دو نکته قابل توجه است:

۱. پایبندی به شیوه تعدد قاضی

در نظام دادرسی اسلامی، قاضی واحد به پرونده رسیدگی می‌کند. هرچند علماء



و روحانیون نیز می‌توانند در محاکمات شرکت کنند، قاضی بدون تبعیت از نظر آنها مستقلاً حکم صادر نموده و اجرا می‌نماید (۸۲: ۱).

در لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۳۵۸، علی‌رغم اعتقاد بر اسلامی کردن نظام دادرسی، هنوز پای‌بندی به شیوه تعدد قاضی دیده می‌شود. در این قانون دادگاه‌ها با تعدد قاضی اداره می‌شدند که مرکب از یک رئیس و دو نفر مستشار بود. در مواردی که شعب دادگاه با کمبود قاضی مواجه بودند، دو نفر قاضی جلسه را تشکیل می‌دادند. چنانچه در فرض اخیر بین قضات اختلاف نظر به وجود می‌آمد، یکی از قضات شعب دیگر، ضمیمه می‌شد و نظر اکثریت منوط اعتبار بود^۱.

رسیدگی به امور جنائی در دادگاه‌های جزائی مراکز استان به عمل می‌آمد و مقرر گردید یک یا چند شعبه از دادگاه‌های مذکور از طرف وزارت دادگستری برای رسیدگی به این امور اختصاص داده شود. در هر مورد که مجازات قانونی جرم اعدام یا حبس دائم بود، دادگاه باید با پنج نفر عضو تشکیل می‌شد.^۲ رسیدگی به جرائم جنحه و جنائی تابع تشریفات مقرر برای هر یک از آنها بود. اما رسیدگی به جرائم جنائی که مجازات قانونی آنها کم‌تر از حبس دائم بود^۳، تابع تشریفات مقرر برای رسیدگی‌های جنحه‌ای بود.^۴

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که قانون‌گذار هنوز در مرحله گذار به سر می‌برد و آیین دادرسی منسجم و هماهنگ با مقررات شرعی ندارد.

۲. بی توجهی به قاعده قطعی بودن احکام

در مباحث مقدماتی اشاره شد که غیرقابل نقض و غیرقابل تجدیدنظر بودن احکام قاضی شرع از ویژگی‌های اصلی نظام دادرسی اسلامی است. علی‌رغم اینکه در لایحه قانونی موردنظر، رسیدگی‌های دادگاه یک درجه‌ای اعلام شده بود^۵ (۳:۷۵).

۱. ماده ۳ لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب.

۲. ماده ۷ لایحه قانونی مزبور.

۳. ماده ۱۲ لایحه قانونی مزبور.

۴. تبصره ۲ ماده ۷ لایحه قانونی مزبور.

۵. آشوری، محمد؛ آیین دادرسی کیفری؛ جلد اول، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)،

چاپ دهم، ۱۳۸۴، ص ۷۵.

اما طبق ماده ۱۸ لایحه قانونی یادشده اصل بر قابل تجدیدنظر بودن احکام بود و فقط احکام کیفری دادگاه‌های صلح در موارد زیر قطعی محسوب می‌شد: ۱. در امور خلافی ۲. در امور جنحه در مواردی که کیفر موضوع حکم بیش از ۵۰/۰۰۰ ریال جزای نقدی نباشد.

تجدیدنظر از احکام و قرارهای قابل تجدیدنظر دادگاه‌های صلح حسب مورد راجع به دادگاه‌های جزائی بود و آرائی که در مقام تجدیدنظر صادر می‌شد غیرقابل فرجام بود.^۱

از این منظر نیز ملاحظه می‌شود که قانون‌گذار هنوز نتوانسته است اندیشه‌های حاکمیت نظام قضائی اسلام را بدون دغدغه، اجرا نماید.

۲-۳. قانون اساسی منشور تحولات نظام قضائی

تصویب قانون اساسی را باید مهم‌ترین گام در شکل‌گیری نظام قضائی دانست. این قانون پس از تصویب مجلس خبرگان قانون اساسی در یازدهم و دوازدهم آذر ماه ۱۳۵۸ به تصویب نهایی ملت رسید. مسأله قضا در قانون اساسی از اهمیت خاصی برخوردار بود. به طوری که تصریح شد، «مسئله قضا در رابطه با پاسداری از حقوق مردم در خط حرکت اسلامی، به منظور پیش‌گیری از انحرافات موضعی در درون امت اسلامی امری است حیاتی، از این رو ایجاد سیستم قضائی بر پایه عدل اسلامی و متشکل از قضاات عادل و آشنا به ضوابط دقیق دینی پیش‌بینی شده است. این نظام به دلیل حساسیت بنیادی و دقت در مکتبی بودن آن لازم است به دور از هر نوع رابطه و مناسبات ناسالم باشد (و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل)^۲».

صرف‌نظر از تغییرات سطحی در سال اول پس از انقلاب اسلامی، تصویب این قانون را می‌توان نقطه عطفی در آغاز تحول نظام قضائی پس از انقلاب دانست. زیرا اندیشه انقلاب را در رابطه با نظام قضائی تبیین و تا به امروز قواعد و اصول این نظام را تشکیل می‌دهد.

۱. ماده ۲ لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی ۱۳۵۸ مصوب شورای انقلاب.

۲. مقدمه قانون اساسی.



قانون اساسی تحت تأثیر خاطرات تلخ رژیم گذشته که قوه قضائیه را در حد یک وزارت‌خانه و تحت مدیریت وزیر دادگستری محدود کرده بود، به منظور جلوگیری از دخالت‌های ناروای قوای دیگر، اصولی را تدوین کرده است که استقلال این قوه و حفظ و حراست از حقوق مردم را به نحو قابل اطمینانی تضمین می‌نماید (۱۶).

تأکید بر استقلال قوای سه‌گانه در اصل ۲۸ م.ق.ا.م. نیز مورد توجه قرار گرفته بود، ولی در ق.ا. علاوه بر تأکید فوق، روش جدیدی برای مدیریت دستگاه قضائی طراحی شده است که از دخالت قوه مجریه در قوه قضائیه جلوگیری می‌نماید (۲۳۷: ۶).

یکی از بخش‌هایی که به طور جدی در آیین دادرسی اسلامی مطرح است، استقلال قضائی است. بحث در استقلال قوه قضائیه از سه زاویه مطرح می‌شود: گاهی گفته می‌شود به صورت منطقی و طبیعی قوه قضائیه مستقل از قوای دیگر است. زمانی ادعا می‌شود از لحاظ اعتباری قوه قضائیه مستقل است و گاهی گفته می‌شود قضاوت در اسلام از شؤون حکومت است. قاضی همان حاکم است، ولی تقسیم کار می‌تواند منصب قضا را به شخص دیگر واگذارد (۲۹: ۱۱).

بدین ترتیب متأثر از جایگاه قضا در اسلام، ضمن تأکید بر استقلال قوه قضائیه، به منظور انجام مسؤولیت‌های این قوه، شورای عالی قضائی تشکیل گردید که بالاترین مقام این قوه محسوب می‌شد (اصل ۱۵۷ ق.ا. مصوب ۱۳۵۷). این شورا متشکل از پنج عضو بود: رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور و سه نفر قاضی مجتهد و عادل به انتخاب قضات کشور (اصل ۱۵۸ ق.ا. مصوب ۱۳۵۸). این قانون استخدام قضات عادل و شایسته که واجد شرایط شرعی قضاوت باشند، را به عهده شورای عالی قضائی گذاشته بود. همچنین این قانون به علنی بودن محاکمات که از خصوصیات دادرسی‌های اسلامی است در اصل ۱۶۵ تأکید نموده بود.

بدین ترتیب با تصویب این قانون اساسی‌ترین گام در جهت پایه‌ریزی نظام

قضائی مبتنی بر قواعد دادرسی اسلامی برداشته شد.

۲-۴. قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۶۱ - تبلور ابعادی از اندیشه‌های قضای اسلامی

عمل کرد دادگاه‌های عمومی بعد از انقلاب تا سال ۱۳۶۱ بسیار کم‌رنگ بود. در این سال‌ها قضاوت کیفری عمدتاً رسیدگی به آن دسته از جرائمی بود که علیه موجودیت و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی ارتکاب می‌یافت. بی‌اعتمادی به مراجع قضائی عمومی که عمدتاً با سازمان و مأمورین سابق اداره می‌شد و صلاحیت گسترده دادگاه‌های انقلاب باعث شده بود که در این میان نقش و عمل کرد دادگاه‌های کیفری عمومی قابل توجه نباشد. با گذشت سه سال از انقلاب مهم‌ترین تحول در عرصه دادگاه‌های کیفری عمومی به موجب قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب شهریور ۱۳۶۱ صورت گرفت.

این قانون با توجه به تقسیم‌بندی مجازات‌ها به حدود، قصاص، دیات و تعزیرات، دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ را به وجود آورد. هرچند قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور در سال ۱۳۶۸ به تصویب رسید، با قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۶۱ این دادگاه‌ها موجودیت پیدا کردند. قانون یادشده دقیقاً ابعادی را که لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی ۱۳۵۸ به دیده تردید نگریسته بود، منطبق بر نظام دادرسی اسلامی دانست.

۱. قاطعیت در دادرسی به شیوه وحدت قاضی

قانون یادشده اداره دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ را با شیوه وحدت قاضی که از مشخصه‌های نظام دادرسی اسلامی است پیش‌بینی کرد.

طبق ماده ۱۹۵ این قانون، دادگاه کیفری یک تشکیل می‌شود از یک نفر رئیس یا عضو علی‌البدل و یک نفر مشاور، که حق رأی با رئیس یا عضو علی‌البدل دادگاه است. لیکن قبل از اتخاذ تصمیم دادگاه، مشاور مکلف است پرونده را دقیقاً

مطالعه و بررسی نموده و نظرهای خود را مستقلاً و به صورت کتبی اعلام نماید.^۱ این دادگاه‌ها در مراکز استان‌ها و شهرستان‌های بزرگ و عندالاقضا شهرهایی که شورای عالی قضائی ایجاد آن را لازم می‌دانست، تشکیل می‌شدند و حسب مورد می‌توانستند دارای شعب متعدد باشند.

طبق قانون یادشده در نقاطی که تشکیل دو شعبه دادگاه حقوقی و کیفری میسر نبود، یک شعبه دادگاه تشکیل می‌شد و به کلیه دعای حقوقی و جرائم رسیدگی می‌کرد.^۲

دادگاه‌های کیفری ۲ نیز طبق ماده ۲۱۵ این قانون متشکل از یک نفر رئیس یا عضو علی‌البدل بود و علی‌القاعده نیازی به حضور مشاور نبود مگر اینکه رئیس این دادگاه از رئیس کل دادگاه‌ها یا رئیس دادگستری حوزه متبوعه خود درخواست مشاور می‌کرد.

۲. اصل قطعیت احکام

در نظام دادرسی اسلامی حکم قاضی صائب بوده و جز در موارد استثنائی خدشه‌پذیر نیست. در قانون مورد نظر اصل قطعیت احکام تحقق پیدا کرد و صرفاً در موارد محدودی امکان نقض حکم قاضی وجود داشت: مورد اول در جایی بود که قاضی پرونده قطع پیدا می‌کرد که حکمش خلاف موازین قانونی یا شرعی بوده است. مورد دوم جایی بود که قاضی دیگری قطع به اشتباه قانونی یا شرعی قاضی پرونده پیدا می‌کرد به نحوی که اگر به او تذکر می‌داد متنبه گردیده و متوجه اشتباه خود می‌شد. سومین مورد نیز در جایی بود که ثابت می‌شد قاضی پرونده صلاحیت رسیدگی و انشاء حکم را در موضوع پرونده نداشته است.^۳

شیوه اقدام بعد از حدوث موارد فوق بدین نحو بود که پس از نقض حکم دادگاه بدوی، تجدیدنظر در همان دادگاه یا دادگاه دیگری به شرط صالح بودن، انجام

۱. ماده ۱۹۶ قانون اصلاح موادی از قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، چاپ روزنامه رسمی مورخ ۶۱/۷/۱۱.

۲. ماده ۱۹۷ قانون مزبور.

۳. ماده ۲۴۸ قانون مزبور.

می‌شد. نظریات دادگاه کیفری یک که منتهی به کیفرهای مندرج در ماده ۱۹۸ و تبصره آن می‌شد^۱ اعم از اینکه طرفین دعوی یا دادستان دادگاه اعتراض می‌کرد یا نه، در دیوان عالی کشور مطرح و مورد رسیدگی شکلی قرار می‌گرفت^۲. از آنجا که موارد تجدیدنظر مذکور در این قانون فاقد هرگونه سابقه بود، مشکلاتی را در عمل به وجود آورد. شورای عالی قضائی سعی کرد نخست از طریق دستورالعمل اجرائی که شأن قانون‌گذاری نیز داشت مشکلات به‌وجودآمده را مرتفع نماید، لذا تأکید کرد: «چون پس از فراغ از رسیدگی و امضای رأی حق تغییر آن از سوی قاضی وجود ندارد، در مورد بند ۲ و ماده ۲۸۴ وقتی قاضی به اشتباه پی برد، باید مراتب را به دیوان عالی کشور اعلام نماید تا در صورت نقض و تجویز رسیدگی، مرجع مذکور به ترتیب مقرر در تصمیم دیوان عالی کشور عمل نماید»^۳.

از آنجا که منظور از واژه «قاضی» در ماده ۲۸۴ معلوم نبود، در دستورالعمل ابلاغی، دادستان‌ها و دادیاران که به اقتضای وظایف خود در جریان صدور یا اجرای احکام قرار می‌گرفتند مکلف شدند در مواردی که قطع به اشتباه قانونی یا شرعی قاضی پرونده پیدا کردند، مراتب را به وی تذکر داده و در صورت عدم تنبه قاضی، باید موضوع را مستدلاً و مشروحاً به اطلاع دادستان کل کشور برسانند تا مقام مزبور اقدام مقتضی به عمل آورد. در این موارد تا وصول نظر دادستان کل کشور، اجرای حکم معوق می‌شد.

در مورد بند ۳ ماده ۲۸۴ نیز در صورتی که عدم صلاحیت قاضی ناشی از عدم صلاحیت ذاتی یا محلی بود، طبق تشریفات مقرر برای بند ۲ ماده ۲۸۴ اقدام

۱. طبق ماده ۱۹۸، دادگاههای کیفری یک به جرم‌های زیر رسیدگی می‌نماید: الف - جرمی که کیفر آن اعدام، رجم، صلب و نفی بلد به عنوان حد باشد. ب - جرمی که کیفر آن قطع یا نقص عضو باشد. ج - جرمی که کیفر آن به‌حسب قانون ۱۰ سال زندان و بالاتر باشد. د - جرمی که کیفر آن معادل ۲۰۰ هزار تومان و بالاتر یا معادل دو پنجم اموال مجرم و بالاتر باشد.

۲. ماده ۲۸۵ قانون مزبور.

۳. دستورالعمل اجرائی مواد ۲۸۴ و ۲۸۴ مکرر در جلسه ۴۲۱ مورخ ۸۴/۵/۳۰ از سوی شورای عالی قضائی تهیه و ابلاغ شد.

می‌شد ولی در مواردی که عدم صلاحیت قاضی ناشی از زوال صلاحیت قضائی بود، مراتب باید به شورای عالی قضائی اعلام می‌گردید و دیوان عالی کشور نیز آراء این قاضی را نقض می‌کرد. دادستان انتظامی قضات و دادگاه عالی انتظامی قضات نیز در مواردی که طبق بند ۲ ماده ۲۸۴ به اشتباه قانونی یا شرعی قاضی پرونده قطع و یقین پیدا می‌کردند، طبق این دستورالعمل باید مراتب را به وی تذکر می‌دادند و در صورت عدم تنبه قاضی، مراتب را به دادستان کل کشور اعلام می‌نمودند.

با توجه به اختیارات حاصل از اصل ۱۶۱ ق.ا. مقرر شد که دیوان عالی کشور برحسب نیاز شعبه یا شعب خاصی را برای رسیدگی به این اعلامات اختصاص دهد. رسیدگی به این پرونده‌ها طبق عموماً مقررات موجود و به ترتیبی بود که برای رسیدگی به امور کیفری در دیوان عالی کشور مقرر بود. شعبه مأمور رسیدگی دیوان عالی کشور در اجرای ماده ۲۸۴ مکرر باید پس از نقض، شعبه مرجوع‌الیه را تعیین می‌نمود.

این دستورالعمل به‌رغم تمهیدات لازم، در زمینه نحوه اقدام دادستان کل کشور در اجرای ماده ۲۸۴ ساکت بود، لذا یک بند دیگر به آن اضافه شد که تصریح نمود: «نظر به وظایف دادستان کل کشور به نظارت بر حسن اجرای قوانین، هرگاه تذکر به قاضی صادرکننده حکم موجب تنبه او شده و به اشتباه خود پی ببرد و این امر مورد تأیید دادستان کل باشد، در صورتی که مورد از مصادیق عدم صلاحیت قاضی نباشد، رأساً اجازه رسیدگی مجدد را خواهد داد» (۲۰۰ : ۹).

با تصویب قانون اصلاحی فوق هر چند اصل قطعیت احکام دادگاه‌ها پذیرفته شد، به‌دلیل اینکه مجاری تجدیدنظر از آراء محاکم گسترده و قابل تأویل و تفسیرهای متعدد بود این شبهه به وجود آمد که راه‌های اعتراض و تجدیدنظرخواهی با تمسک به غیرقابل خدشه بودن رأی قاضی شرع محدود گردد. لذا شورای عالی قضائی در تاریخ ۱۳۶۲/۳/۳۱ از شورای نگهبان در مورد جواز قابل تجدیدنظر بودن حکم حاکم به‌طوری که موجب نقض حکم قبلی شود سؤال نمود؟ شورای

نگهبان در تاریخ ۶۲/۴/۵ اعلام کرد: «تجدیدنظر در حکم حاکم شرع جز در مورد ادعای عدم صلاحیت قاضی از سوی احد متداعیین و در مواردی که حکم مخالف ضروریات فقه و یا غفلت قاضی از دلیل باشد، جایز نیست»^۱.

شورای عالی قضائی با وصول این نظر، کلیه دادگاه‌های تجدیدنظر را منحل و با این استدلال که فقهای شورای نگهبان در پاسخ استعلام شورای عالی قضائی در خصوص ماده ۱۲ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص، رسیدگی تجدیدنظر را فاقد مجوز شرعی دانسته و طبق اصل ۴ ق.ا. کلیه قوانین باید منطبق با موازین شرعی باشد، از دادگاه‌های تجدیدنظر خواست پرونده‌ها را بدون رسیدگی جهت اجرای حکم به مراجع اولیه عودت دهند و حتی در مواردی هم که حکم تجدیدنظر صادر و پرونده اعاده گردیده بود، ولی اجرا نشده بود دادگاه بدوی باید حکم بدوی را اجرا می‌نمود.

ملاحظه می‌شود که نوعی شتابزدگی در صدور بخش‌نامه از سوی شورای عالی قضائی وجود دارد. این امر اعتراضات فراوانی نیز به دنبال داشت، به طوری که مجدداً شورای عالی قضائی اعلام کرد: «نظر شورای نگهبان در خصوص غیرقابل تجدیدنظر بودن احکام دادگاهها در جایی است که قاضی غفلت نکرده باشد و قاضی صلاحیت داشته باشد و حکم مخالف ضروریات فقه نباشد».

ولی به هر حال بخش‌نامه شورای عالی قضائی در خصوص غیرقابل تجدیدنظر بودن احکام قضات تأثیر خود را گذاشت و ذهنیت قطعی بودن احکام دادگاهها که منبعث از نظام دادرسی اسلامی بود در قضات به وجود آورد.

این قانون علاوه بر تأکید بر نظام رسیدگی با وحدت قاضی و اصل قطعیت احکام دادگاهها برای نخستین بار در حقوق موضوعه ایران مراجعه مستقیم شاکی به دادگاه را در همه مسائل کیفری در کنار امکان مراجعه به دادسرا و طرح شکایت پذیرفت و این حق را برای محاکم کیفری ایجاد نمود که در صورت لزوم

۱. نکته قابل توجه این است که شورای عالی قضائی در خصوص تجدیدنظر پیش‌بینی شده در ماده ۱۷ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و ماده ۱۲ قانون دادگاه مدنی خاص از شورای نگهبان سؤال نمود ولی جوابی که شورای نگهبان داد، کلی بود و شامل همه موارد تجدیدنظر از حکم قاضی می‌شد.

بدون بازپرسی شروع به رسیدگی نمایند (۷۸: ۳). حقی که بعداً در ق.ت.ع.ا. به تکلیف مبدل شد.

۲-۵. قضای اسلامی در بازنگری قانون اساسی

نظام قضائی همانند سایر پدیده‌های اجتماعی پویا و متحول است. بخشی از تغییرات نظام قضائی تابع تحولات سیاسی و اجتماعی است و بخشی نیز تابع مقتضیات جامعه است. بعد از انقلاب در یک دوره چندساله تلاش‌ها صرف پایه‌ریزی نظام قضائی انقلابی با اندیشه حاکمیت قواعد دادرسی اسلامی شد. بدین ترتیب بازنگری در نظام قضائی در حد روش‌ها و قواعد شکلی، اجتناب‌ناپذیر بود.

صرف‌نظر از قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۶۱، تغییرات جدی دیگری در زمینه نظام قضائی مشاهده نمی‌شود. زیرا در قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها مصوب ۱۳۶۷/۷/۱۴ جز تأکید بر موارد محدود قابل تجدیدنظر بودن احکام دادگاه‌های کیفری، بحث جدیدی وجود نداشت.^۱

در قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۲ و ۱ نیز کماکان اصل قطعیت احکام و قابل تجدیدنظر بودن بعضی از احکام در شرایط خاص و اصل وحدت قاضی در رسیدگی‌های کیفری حاکم بود. توجه اصلی در قابل تجدیدنظر بودن احکام قضات این بود که چون اکثر قضات غیرمجتهد و مأذون هستند درخواست تجدیدنظر از آراء آنها شبهه غیرشرعی بودن ندارد.

گذشت ده سال از عمر انقلاب و اجرای اولین قانون اساسی بعد از انقلاب

۱. طبق ماده ۶ قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها مصوب ۱۳۶۷، «در موارد زیر محکوم‌علیه یا وکیل یا قائم‌مقام قانونی وی می‌تواند با ادله و مدارک قابل استناد تقاضای تجدیدنظر نماید: الف - هرگاه ادعا نماید که مدارک استنادی فاقد اعتبار بوده یا شهود به دروغ شهادت داده اند یا واجد شرایط شرعی یا قانونی ادای شهادت نبوده اند. ب - هرگاه ادعا نماید که حکم خلاف قانون یا خلاف شرع بود. ج - چنانچه مدعی شود قاضی یا دادگاه واجد صلاحیت نبوده است.» همچنین در این قانون به قاضی صادرکننده حکم، دادستان یا دایاران مجری حکم نیز حق داده شد که در صورت عدم صلاحیت قاضی یا قطع به اشتباه درخواست تجدیدنظر نمایند.

فرستی را به وجود آورد تا نواقص و مشکلات ناشی از اجرای آن ظاهر شود. نارسایی‌ها در زمینه‌های متعدد از جمله در زمینه دستگاه قضائی، بازنگری در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ را ایجاد می‌کرد. ضعف‌های قوه قضائیه در بعضی از ابعاد باعث شده بود که نحوه اداره این قوه مورد توجه ویژه قرار گیرد. شورایی بودن مدیریت عالی قضائی در عمل مشکلاتی را پدید آورده بود.^۱ امام خمینی (ره) صراحتاً از شورای عالی قضائی خواسته بود تا وظایف مربوط به این شورا را بین اعضاء تقسیم نمایند تا هر امری متولی خاص داشته باشد، اما از همان آغاز به نظر می‌رسید تعدد آراء و نظریات و همچنین افکار و سلائق متفاوت بین اعضای شورا نمی‌تواند تأمین‌کننده اصول مربوط به قوه قضائیه باشد (۵۱۶: ۱۵).

با این وصف در آغاز سال ۱۳۶۸ نمایندگان مجلس و مسؤولان قوه قضائیه با ارسال نامه‌ای از امام خمینی (ره) تقاضا نمودند تا پیشنهاد اصلاح برخی از اصول قانون اساسی یا تصویب متمم برای آن را مورد تأیید قرار دهد و در صورت تأیید، هیأتی بدین منظور تعیین نماید.^۲

حضرت امام (ره) در چهارم اردیبهشت ۱۳۶۸ خطاب به رئیس‌جمهور هیأتی مرکب از ۲۰ نفر را تعیین و انتخاب ۵ نفر دیگر را به مجلس محول نمود. در این نوشته موضوعات بازنگری تعیین شده بود که یکی از موارد، تمرکز در مدیریت قوه قضائیه بود. بالاخره کلیات مربوط به تمرکز قوه قضائیه در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۸ به تصویب شورای بازنگری رسید.^۳

۱. روزنامه اطلاعات روز یکشنبه نهم بهمن ۱۳۶۷ (سرمقاله سخن روز) بحثی را در مورد ضعف قوه قضائیه به دلیل شورایی بودن مطرح کرده بود.

۲. محتوای این تقاضانامه در روزنامه اطلاعات شنبه دوم اردیبهشت ۱۳۶۸ چاپ شده است.

۳. در گزارش کمیسیون بازنگری قانون اساسی آمده بود: «... بخشی از نارسائیهای قوه قضائیه مربوط به شورایی بودن قوه قضائیه و مدیریت قضائی کشور بوده و به این دلیل بوده است که چون مسؤولیت‌های اعضاء شورای عالی قضائی مشخص نبوده، بنابراین مسؤولیت‌های محوله لوٹ شده و بالاخره مشخص نمی‌شده کدام بخش از قوه قضائیه در مسؤولیت کدام فرد از اعضای شورای عالی قضائی است و توافق نظر و اجماع رأی شورا به ندرت اتفاق می‌افتد... بارها حضرت امام در این زمینه تذکراتی را دادند... یکی از دلایل عمده ناراضی حضرت امام که حاکی از عدم موفقیت قوه قضائیه بود، شورایی بودن مدیریت دستگاه قضائی بود.»

به هر حال نخستین گام در جهت تمرکز قوه قضائیه حذف شورای عالی قضائی بود. پس از حذف شورای عالی قضائی، مقام جدیدی با عنوان ریاست قوه قضائیه به وجود آمد که عالی‌ترین مقام قوه قضائیه است. اصل ۱۵۷ ق.ا. تصریح نمود: «به منظور انجام مسئولیت‌های قوه قضائیه در کلیه امور قضائی و اداری و اجرائی، مقام رهبری یک نفر مجتهد عادل و آگاه به امور قضائی و مدیر و مدبر را به مدت ۵ سال به عنوان رئیس قوه قضائیه تعیین می‌نماید که عالیت‌ترین مقام قضائیه است». عزل و نصب رئیس قوه قضائیه بر عهده مقام رهبری قرار گرفت. زیرا قضاوت از شؤون ولایت امر بوده و ولی امر است که می‌تواند تصدی قضا و مسؤولیت قضائی را به عهده شخص دیگر واگذار نماید^۱.

مطالب قابل بحث دیگر در قوه قضائیه، ابقاء یا حذف دادستان کل کشور بود. بعضی از اعضای شورای بازنگری وجود مقام دادستان کل کشور را خلاف اصل تمرکز می‌دانستند. از طرفی چنین مقامی در نظام قضائی اسلام ناشناخته بود. بدین ترتیب به رغم مخالفت با ابقای دادستان کل کشور، پیشنهاد حذف این مقام رأی لازم را نیورد و استدلال بقای آن نیز صرف نظر از وجود یا عدم آن در نظام قضائی اسلام، وجود چنین نهادی در همه کشورها بود.

اصل ۱۵۷ ق.ا. همان گونه که فوقاً مورد توجه قرار گرفت، در مقام تعیین شرایط رئیس قوه قضائیه، اجتهاد، عدالت، آگاهی در امور قضائی و مدیر بودن را از شرایط لازم برای ریاست قوه قضائیه دانسته است. در مورد شرط اجتهاد برای رئیس قوه قضائیه در زمان بازنگری، بین اعضاء شورا اختلاف نظر وجود داشت. عده‌ای به لحاظ استنباطی که از قانون اساسی داشتند، این سمت را فقط مقام اجرائی و اداری تلقی می‌کردند، لذا قائل به عدم ضرورت شرط اجتهاد برای رئیس قوه قضائیه بودند. در مقابل گروهی اعتقاد به ضرورت

→ نوع مدیریت متمرکز در قوه قضائیه به دو شکل در کمیسیون مطرح شد که آیا مدیریت متمرکز بصورت تک مدیریتی باشد یا به صورت دو مدیریتی. کمیسیون تک مدیریتی یا تک رکنی را پسندید یعنی تمام امور قضائی، اجرائی، اداری تحت نظارت مدیریت واحد درآمده است: مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ص ۳۲۱، جلسه ۹، چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۸.

۱. ر.ک: مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی، ص ۳۲۳، جلسه ۹، چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۶۸.

شرط اجتهاد داشتند و استدلال می‌کردند که عزل و نصب قضات که برعهده رئیس قوه قضائیه گذاشته شده است از شوون ولایت امر بوده و انجام آن توسط غیرمجتهد محل اشکال است. از طرفی این امکان نیز وجود داشت که در صورت ضرورت یا بنا بر رعایت مصالح، رئیس قوه قضائیه خود متصدی امر قضا شود و حتی ریاست محکمه را به عهده گیرد، لذا شرط اجتهاد را برای تصدی مقام قضائی لازم می‌دانستند.^۱ به هرحال ضرورت شرط اجتهاد، مورد تصویب شورای بازنگری قرار گرفت.

بدین ترتیب در بازنگری قانون اساسی نیز قضای اسلامی، مورد تأکید مجدد قانون‌گذار مؤسس قرار گرفت.

۳. دوره دوم : اصلاحات اساسی

این دوره با تصویب ق.ت.د.ع.ا. در سال ۱۳۷۳ شروع و تا سال ۱۳۸۱ ادامه پیدا می‌کند.

یکی از دگرگونی‌های اساسی در عرصه سازمان قضائی و آیین دادرسی کیفری را می‌توان در ق.ت.د.ع.ا. ملاحظه کرد. این دگرگونی که از تاریخ مشروطه بی‌نظیر بود، دادگاه‌هایی را با همان شاخصه‌های محاکم شرع و با صلاحیت عام به رسمیت شناخت. از آغاز انقلاب، تشکیل مناطق قضائی به ریاست یک حاکم شرع ذهن دست اندرکاران نظام قضائی را به خود مشغول کرده بود ولی در عمل به واقعیت نپیوست. در طول دوره مجلس اول نیز مباحثی در خصوص تغییر در تشکیلات قضائی کشور مطرح بود و حتی در زمان تصویب قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۶۱، اندیشه ایجاد دادگاه‌هایی با صلاحیت عام در امور کیفری وجود داشت. اما این اندیشه‌ها در سال‌های بعد

۱. مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، صص ۳۳۰ - ۳۲۵. البته بعداً قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ تصریح نمود که: ریاست قوه قضائیه سمت قضائی است و هرگاه رئیس قوه قضائیه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد.

با ایراداتی نظیر اقرار متهم نزد بازپرس و انکار وی در جلسه رسیدگی دادگاه خودنمایی کرد.

در لایحه اصلاحی قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۶۶ که توسط کمیسیون قضائی مجلس نیز تصویب شد، شورای نگهبان استماع شهادت شهود نزد مقاماتی از قبیل بازپرس، دادیار و دادستان که مرجع صدور حکم تلقی نمی‌شوند را واجد ایراد شرعی تشخیص داد. با این ایرادات اساسی شورای عالی قضائی و کمیسیون قضائی مجلس، در مقام رفع ایراد برنیامده و بدین ترتیب لایحه فوق از دستور کار خارج شد (۳۰۶: ۶).

بالاخره اندیشه حذف دادسرا به استظهار ایرادات شورای نگهبان در لایحه مذکور با تصویب ق.ت.د.ع.ا. به واقعیت پیوست. این قانون سازمان قضائی مملکت را با روی کرد اسلامی کردن نظام دادرسی متحول کرد. زیرا یکی از محورهای مورد تأکید این قانون حذف مراجع تحقیقات مقدماتی بود که به زعم تدوین‌کنندگان آن از یک سو تعطیل حدود شرعی را به دنبال داشت و از سوی دیگر موجب تطویل رسیدگی‌های کیفری شده بود. بدین ترتیب ابعاد تحول در نظام قضائی بر اساس این قانون را با روی کرد اسلامی کردن نظام دادرسی کیفری، از چند جهت می‌توان مطرح کرد.

۳-۱. حذف نهاد متولی تعقیب و تحقیقات مقدماتی

در نظام قضائی اسلام، باید همگان به راحتی بتوانند به قاضی دسترسی داشته باشند (۱۶۴: ۱۱). همچنین اقرار متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی فی‌نفسه ارزش ندارد. اندیشه حذف دادسرا به‌عنوان امر تحقیقات مقدماتی و تعقیب بر همین مبانی شرعی استوار بود.

نهاد دادسرا در نظام قضائی ایران اولین بار در م.ق.ا.م. و با عنوان اداره مدعی‌العموم متولد شد. قواعد حاکم بر عمل کرد این اداره طبق ق.آ.د.ک. تبیین شده بود. بعد از انقلاب، لایحه تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۳۵۸ موجودیت این نهاد را مورد تأیید قرار داد. با حاکمیت نسبی نظام دادرسی اسلامی

در سال ۱۳۶۱ با توجه به قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری، مشکلات شرعی این نهاد نمایان شد. به طوری که شورای نگهبان در ایرادات خود نسبت به مصوبه کمیسیون قضائی مجلس در سال ۱۳۶۶ به صراحت اقدامات این نهاد را از منظر دادرسی اسلامی زیر سؤال برده است. بنا بر این در هنگام تدوین لایحه دادگاه‌های عام توجه ویژه به نهاد دادرسی شد. در آغاز طرح این لایحه عقیده‌ای به انحلال آن وجود نداشت، بلکه پیش‌بینی شده بود که دادرسی با اختیارات محدود در خدمت و تحت امر دادگاه صادرکننده حکم باشد. در واقع ضمن حفظ نهاد دادرسی در نظام قضائی، عقیده بر این بود که پرونده کیفری به حاکم و قاضی ارجاع شود. چنانچه پرونده نیاز به تحقیقات مفصل نداشت، قاضی حکم مقتضی صادر نماید و در صورت لزوم تحقیقات، پرونده حسب دستور دادگاه به دادرسی ارسال گردد.

به موازات ادامه بررسی و تصویب نهایی لایحه یادشده، اندیشه حذف دادرسی قوت گرفت. نهایتاً ماده یک این قانون مراجعه مستقیم به قاضی را پیش‌بینی کرد که حذف دادرسی را به دنبال داشت. اختیارات و وظایف دادستان، نیز به‌عنوان رئیس اداره مدعی‌العموم، به رؤسای حوزه‌های قضائی محول شد. متقابلاً به جای بازپرس که مسوول انجام تحقیقات مقدماتی بود وفق مواد ۲۰ الی ۲۴ قضات تحقیق که زیر نظر قضات دادگاه‌ها قرار داشتند، به وجود آمدند.

مراجعه مستقیم به قاضی در پرونده‌های کیفری همواره محل تأمل بوده است. زیرا مفهوم این عبارت در قوانین موضوعه ناشناخته است. این امر (مراجعه مستقیم به قاضی) که دلیل اصلی تصویب ق.ت.د.ع.ا. نیز می‌باشد، از نظر طراحان این قانون جز حذف دادرسی بر دارنده مفهوم دیگری نمی‌توانست باشد.

بدین ترتیب حذف دادرسی و مآلاً مراجعه مستقیم به قاضی هرچند در راستای تحقق بخشیدن حاکمیت نظام دادرسی اسلامی بود ابتکار جدیدی محسوب نمی‌شود. زیرا در ق.آ.د.ک. مراجعه مستقیم به قاضی در دادگاه خلاف و جنبه

۱. لازم به ذکر است که دادرسی انقلاب نیز با این قانون حذف شد و فقط دادگاه‌های انقلاب با صلاحیت مذکور در ماده ۵ به حیات خود ادامه دادند.

پیش‌بینی شده بود.^۱

همچنین بر اساس ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ مصوب ۱۳۶۸ دادگاه‌های کیفری در صورت شکایت شاکی یا مدعی خصوصی به واسطه وقوع جرم، همچنین در خصوص جرائم مشهودی که جنبه عمومی داشت یا جرائمی که زمینه را به تشخیص قاضی برای جرائم عمومی فراهم می‌نماید، به علاوه در صورت اعلام و اخبار ضابطین دادگستری یا اعلام جرم از سوی افراد موثق، مراجعه مستقیم به قاضی، قابل پذیرش بود.

بدین ترتیب در امور کیفری مراجعه مستقیم به قاضی دادگاه، از ابتدای سازمان جدید دادگستری وجود داشته است و شاید ابتکار جدیدی در راستای اسلامی کردن نظام دادرسی کیفری تلقی نشود. البته قانون جدید مراجعه مستقیم به قاضی را از حالت اختیاری بودن گذشته خارج و اجباری نمود (۵۶ : ۲).



حذف دادسرا با این اندیشه که با نظام دادرسی اسلامی مغایرت دارد، در عمل قرین توفیق نبود. زیرا اعتقاد به حذف دادسرا با این توجهات که «آنچه در اسلام اصالت دارد محکمه و دادگاه است نه دادسرا، این نهاد متخذ از قوانین اروپایی است.^۲ از طرفی در اسلام باید شهادت و اقرار نزد قاضی من بیده الحکم صورت گیرد. پس، اقرار و شهادت نزد دادستان و بازپرس که حق صدور حکم ندارند یک امر غیرشرعی است. مضافاً بر اینکه موجب اطاله دادرسی و تعطیل و بعضی از مجازات‌های شرعی شده است»،^۳ (۳۰۹ : ۶) در عمل نتیجه مورد انتظار را تأمین نکرد. زیرا قضات تحقیق که این قانون پیش‌بینی کرده بود، انجام تحقیقات بعضی از پرونده‌ها را برعهده داشتند، در حالی که این قضات نیز من بیده الحکم نبودند.

۱. طبق بند دوم ماده ۳۰۵ ق.آ.د.ک، «محکمه جنحه در صورت عرضحال مدعی خصوصی اقدام به رسیدگی می‌نمود بدون اینکه ادعای مدعی العموم (کیفرخواست دادستان) وجود داشته باشد». همچنین طبق ماده ۲۰۹، «محکمه صلاحیه در یکی از موارد زیر شروع به رسیدگی می‌کند: ۱- بموجب شکایات شاکی خاص به واسطه ضرر و زیانی که از جرم به آنان وارد آمده ۲- بموجب اخبار کمیسرهای نظمی و مأمورین رسمی ۳- در مورد جرم شهود».

۲. اظهارات معاون حقوقی وزارت دادگستری، روزنامه کیهان، پنجشنبه ۱۳۷۰/۵/۱۰، ص ۷.

از طرفی مخالفت‌هایی برای حذف دادسرا وجود داشت. زیرا مخالفین عقیده داشتند که این نهاد یک نهاد شرعی بوده و همانند حسبه و احتساب است که از طریق عثمانی و اسپانیا به کشورهای غربی رفته است. بنا بر این ایراد خلاف شرع بودن این نهاد قابل پذیرش نبود (۳۱۰: ۶).

به هر حال علی‌رغم تمامی مخالفت‌ها، به دلیل غیرشرعی تلقی کردن نهاد دادسرا، این مرجع که متولی امر تعقیب و تحقیقات مقدماتی بود، در مراجع عمومی و انقلاب، حذف شد.

۳-۲. ایجاد مرجع قضائی با صلاحیت عام

بدعت دیگری که به‌عنوان مطلع تصویب ق.ت.د.ع.ا. پایه‌گذاری شد، ایجاد مرجع قضائی واحد با صلاحیت عام است.

اگر منظور از مرجع قضائی واحد، فقط یک دادگاه عمومی باشد که به کلیه امور حقوقی، کیفری و غیره رسیدگی خواهد کرد، این برداشت نه با واقعیات جامعه تطبیق می‌کند و نه در عمل قابل تحقق است. از طرفی مراجع دیگری نیز از قبیل دادگاه‌های نظامی، ویژه روحانیت، دیوان عدالت اداری در جامعه وجود دارند.

اگر منظور از عبارت «صلاحیت عام» مفهوم عرفی و لغوی آن باشد، در این صورت باید صلاحیت‌های ذاتی، محلی و شخصی و نسبی که در قوانین به آن اشاره شده است، از بین برود. در حالی که قانون مورد نظر این صلاحیت‌ها را شناسایی کرده است.^۱

بدین ترتیب عبارت فوق، علی‌رغم داشتن پشتوانه اندیشه اسلامی، هیچ کار بزرگی در راستای اسلامی کردن نظام دادرسی نکرد.

ایجاد دادگاه‌هایی با صلاحیت عام که به تمام امور کیفری و حقوقی و حسبی رسیدگی نماید، به دلیل لزوم تخصص در این امور با وجود این که مخالفانی را نیز داشت، به امید این که قضات درگذر زمان تجربه لازم را در همه امور کسب

۱. ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، صلاحیت ذاتی دادگاه انقلاب در رسیدگی به جرائم خاص را مطرح کرده است و ماده ۴ نیز صلاحیت محلی را به‌طور ضمنی مورد توجه قرار داده است.

خواهند کرد، محقق شد.

۳-۳. تجویز رسیدگی به شیوه تعدد قاضی و امکان تجدیدنظر در رأی قاضی

علی‌رغم اینکه این قانون داعیه اسلامی کردن دادرسی را داشت، از جهت اجرای شیوه رسیدگی به طریق وحدت قاضی و قطعی بودن رأی قاضی شرع نیز توفیق نداشت (۵: ۱۲). زیرا طبق ماده ۲۰ این قانون دادگاه‌هایی در مراکز استان‌ها با عنوان دادگاه‌های تجدیدنظر استان پیش‌بینی شده بود که اولاً به شیوه تعدد قاضی رسیدگی می‌کردند و ثانیاً مرجع تجدیدنظر از آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب مستقر در استان بودند. مواد متعددی از این قانون نیز به موارد، مهلت‌ها، جهات تجدیدنظر اختصاص داده شده بود.

بدین ترتیب قانون فوق که یک قانون انقلابی از جهت ایجاد تحول در نظام دادرسی تلقی می‌شد، از جهات مختلف در پیاده کردن نظام دادرسی اسلامی ناکام ماند و به دلیل مشکلاتی که در عمل به وجود آمد، نهایتاً نظام دادرسی کیفری به حالت قبل از سال ۱۳۷۳ بازگشت.

۴. دوره سوم: بازاندیشی در معیارهای اسلامی کردن نظام دادرسی

این دوره بازگشت نظام قضائی کیفری ایران به دوران قبل از اصلاحات سال ۱۳۷۳ است که با تصویب ق.ا.د. شروع و تاکنون ادامه دارد.

هرچند ق.ت.د.ع.ا. در چهارچوب برداشتی از مقررات شرعی تدوین شده بود، به اهداف مورد نظر از قبیل سرعت در رسیدگی‌ها و کاهش تراکم کار محاکم و در عین حال اجرائی کردن مجازات‌های شرعی نائل نشد. در عین حال با توجه به سیستم وحدت قاضی در دادگاه‌های عمومی و انقلاب، اشتباه به حد وفور در آراء و تصمیمات قضائی راه یافت، به طوری که در عمل پرونده‌ها با تطویل در روند دادرسی مواجه بودند^۱. لذا دولت مستعجل قانون یاد شده در کم‌تر از ده سال به

۱. ر.ک: خامسی‌نیا، سیدمحمدرضا؛ مطالعه اختیارات قضات دادرسی در پرتو قانون کیفری؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق (ع)، ص ۲۱، ۱۳۸۲.

پایان رسید و مجدداً نهادی که با استدلال خلاف شرع بودن حذف شده بود، با ق.ا.د. احیاء گردید.^۱

آنچه در قانون فوق‌الاشعار از جهت دادرسی کیفری اسلامی مورد توجه است، احیاء نهاد تعقیب و اعطای اختیارات و وظایف مربوط به تحقیقات مقدماتی و تعقیب جرائم به این نهاد می‌باشد (۱۲ : ۷). قانون‌گذار در این قانون به ایراداتی که در خصوص اقرار نزد غیر قاضی صادرکننده حکم یا استماع شهادت شهود از طرف غیرحاکم وجود داشت، توجهی ننمود و مقتضیات اجتماعی را به ایراداتی که قابل پاسخ دادن هم بودند، ترجیح داد. همچنین در این قانون مرجع بدوی در جرائم مهم‌تر با شیوه تعدد قاضی تشکیل و تصمیم‌گیری می‌نماید.^۲ همچنین علی‌رغم اینکه موارد تجدیدنظرخواهی محدود گردید^۳، ولی کماکان رأی قاضی از جهات مختلف قابل تعرض است.

بدین ترتیب با تصویب این قانون، نظام دادرسی قبل از سال ۱۳۷۳ مجدداً احیاء شد و نظام دادسرا به دلیل اقتضات اجتماعی و به دلیل عدم تعارض با نظام دادرسی اسلامی، در نظام قضائی کشورمان، جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد. این امر را باید نوعی بازاندیشی در معیارهای نظام دادرسی اسلامی، تلقی کرد.

نتیجه‌گیری

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اندیشه اسلامی کردن نظام دادرسی با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است. آثار این تفکر را می‌توان در قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۶۱ ملاحظه کرد و اوج آن را باید در تحولات

۱. بررسی عمل طولانی شدن رسیدگی پرونده‌ها در محاکم قضائی، روزنامه ایران، سال هفتم، یکشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۸۰.

۲. در این قانون دادگاه کیفری استان به‌عنوان یک مرجع رسیدگی بدوی به جرائمی که مجازات قانونی آن قصاص نفس و عضو، اعدام، رجم، صلب و حبس ابد بود و همچنین در جرائم مطبوعاتی و سیاسی، تلقی شد که متشکل از سه نفر قاضی است. این تعدد در جرائمی که دارای مجازات قصاص نفس، اعدام، رجم یا صلب یا حبس ابد باشد به ۵ نفر افزایش می‌یابد (ر.ک.: تبصره ۱ ماده ۲۰).

۳. با توجه به ماده ۳۹ قانون اصلاح موادی از قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی انقلاب مصوب ۱۳۸۱، موارد تجدیدنظر مذکور در مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ ق.ا.د.ک. صریحاً نسخ شد.

بنیادی ق.ت.د.ع.ا. دانست. علی‌رغم این اقدامات، نهایتاً قانون‌گذار با الهام از قوانین قبل از انقلاب به‌رغم اندیشهٔ اسلامی کردن نظام دادرسی کیفری، عملاً به پذیرش نظام دادرسی متداول امروزی که اغلب در کشورهای غربی ریشه دارد، روی آورده است. همان‌گونه که در گذشته جای پای تشکیلات قضائی اروپایی به نظام دادرسی ایران باز شد و غربی کردن نظام قضائی آغاز شد (۴۶۴:۵)، در برهه‌ای از زمان مجدداً اندیشهٔ حاکمیت نظام دادرسی اسلامی با هدف حذف نمادهای نظام قضائی غربی به اوج خود رسید و نهایتاً به شیوهٔ مسالمت‌آمیزی بین این دو نظام ارتباط برقرار شد.

در حال حاضر با توجه به مقتضیات جامعه و پیچیدگی مسائل قضائی چاره‌ای جز پیدا کردن راه‌حل منطقی برای ارتقای نظام قضائی نیست. شیوه‌ای که قانون‌گذار در سال ۱۳۸۱ با احیاء دادرسی در پیش گرفت.

فهرست منابع

۱. آخوندی، محمود؛ *آیین دادرسی کیفری*؛ جلد اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ نهم، ۱۳۷۴.
۲. آخوندی، محمود؛ *آیین دادرسی کیفری*؛ جلد چهارم، انتشارات اشراق، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۳. آشوری، محمد؛ *آیین دادرسی کیفری*؛ جلد اول، انتشارات سمت، چاپ دهم، ۱۳۸۴.
۴. خوئی، سیدابوالقاسم؛ *مبانی تکملة المنهاج*؛ مترجم: نوری، هاشم؛ بی‌تا، بی‌جا.
۵. رنه، داوید؛ *نظامهای بزرگ حقوقی معاصر*؛ مترجم: صفائی، حسین؛ آشوری، محمد؛ عراقی، عزت‌الله؛ مرکز نشر دانشگاهی تهران، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۶. زرنگ، محمد؛ *تحول نظام قضائی ایران*؛ جلد دوم، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۷. سعادت‌نیا، داود؛ *نواوریهای قانون آیین دادرسی کیفری*؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مجتمع آموزش عالی قم، ۱۳۸۲.
۸. صبحی محمسانی؛ *فلسفهٔ قانون‌گذاری در اسلام*؛ مترجم: گلستانی، اسماعیل؛ انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
۹. ضرابیان، غلامرضا؛ *آیین دادرسی کیفری*؛ انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۱۰. قاسم پورگنجی، حبیب الله؛ جایگاه نظام دادرسی کیفری اسلام در میان نظام‌های شناخته شده در جهان، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه قم، ۱۳۸۱.
۱۱. قیاسی، جلال الدین و دیگران؛ مطالعه تطبیقی حقوق جزای عمومی اسلام و حقوق موضوعه؛ جلد اول، انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰.
۱۲. نبی‌پور، محمد؛ تجدیدنظر از آراء کیفری در قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ۱۳۷۳؛ پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۷۸.
۱۳. نوری، رضا؛ سیر تحول قانونی تجدیدنظر از احکام دادگاهها پس از پیروزی انقلاب اسلامی و نحوه برخورد قوه قضائیه و رویه قضائی؛ مجله قضائی و حقوقی دادگستری، سال سوم، شماره دهم، بهار ۱۳۷۳.
۱۴. نهج البلاغه؛ مترجم: شهیدی، جعفر؛ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۱.
۱۵. هاشمی، سیدمحمد؛ حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ جلد دوم، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۲.
۱۶. هاشمی، سیدمحمد؛ بررسی تطبیقی و موضوعی بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۷، پاییز و زمستان ۱۳۶۹.
۱۷. حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ جلد ۱۸.
۱۸. الکتانی، السید محمد عبدالحی؛ نظام الحکومه النبویه الترتیب الاداریه؛ شركة دارالارقم، چاپ اول، بیروت.
۱۹. الموسوی الاردیبیلی، سیدعبدالکریم؛ فقه القضاء منشورات مکتبه امیرالمومنین؛ قم.

20. Charif M. Bassiouni; **The Islamic criminal Justic system**; Oceana Publication, London; 1982.
21. Lippman Mathew , sean Mcconville; **Islamic criminal Law and procedure**; praeger, New york, 1988.
22. Rubya Mehdi; **The Islamizatin of the Law in Pakistan**; first published , Curzon Press Ltd, 1994.